

اعتدال‌گرایی آمریکایی هاشمی رفسنجانی

دیدگاه اکبر هاشمی رفسنجانی نسبت به آمریکا بسیار تغییر کرده است. او طی ماه‌های گذشته نه تنها یکی از مدافعان جدی توافق‌نامه موقت ایران با ۱+۵ بوده، بلکه از گفت و گوی مستقیم ایران و آمریکا و بهبود روابط دو کشور نیز دفاع کرده است (گفت و گوی او با [فاینشال تایمز](#) یکی از این موارد است).

این تغییرات بسیار مثبت است. به دلیل همین تغییر دیدگاه و اتخاذ مواضع جدید، او از سوی اعضای جبهه پایداری- و برخی از اصول‌گرایان سنتی- تحت فشار قرار داشته و حملات زیادی معطوف به او شده است.

رفسنجانی متقابلاً مخالفان خود را "افراطی" و "تندرو" قلمداد کرده و خود را "اعتدال‌گرا" به شمار می‌آورد. در این مورد می‌توان وارد چون و چرا نشد، اما مسئله دیگری وجود دارد که به شدت قابل مناقشه است: مسئله مهم در این مورد، تحریف و جعل تاریخ است.

هاشمی رفسنجانی مطابق معمول مدعی است که از اول انقلاب فردی معتدل بوده که در برابر نیروهای افراطی و تندرو ایستاده است. [سخنان اخیر او که در ۱۴/۱۲/۹۲ در وبسایت شخصی‌اش قرار گرفته](#)، یک نمونه از این رویکرد است. به این ادعای مهم ۹۲/۱۲/۱۷ بنگرید که [هاشمی می‌گوید](#): "من همان‌طور که از اول تاکنون نشان داده‌ام و در یک جهت حرکت کرده‌ام". رسانه‌های طرفدار هاشمی هم همین رویکرد را دنبال می‌کنند (به عنوان نمونه به [این مقاله](#) بنگرید) اما این مدعا کاذب است.

من "اعتدال‌گرایی" به عنوان یک نظریه اخلاقی و مشی سیاسی- یعنی اگر بخواهد همانند انقلابی‌گری و اصلاح‌گری به شمار رود- را ناموجه دانسته و این رویکرد را در مقاله "فقر و مسکنت نظریه اعتدال"- روزنامه فتح، ۱۶/۱۱/۱۳۷۸- نقد و رد کرده‌ام (رجوع شود به [عالیجناب سرخ پوش و عالیجنابابان خاکستری پوش](#)، صص ۱۷۸- ۱۵۶) به همین دلیل، درباره اصل نظریه ناموجه اعتدال‌گرایی سخن نخواهم گفت. فرض را بر صحت نظریه اعتدال، و دو سویه افراط و تفریط آن، گذاشته و می‌پرسم: آیا هاشمی رفسنجانی از ابتدای انقلاب فردی معتدل بود یا در واقع نظریه‌پرداز و رهبر افراطی‌گری و تندروی را در دست داشت؟

پیش از این در مقاله‌های متعدد نشان داده‌ام که در سیاست داخلی و سیاست خارجی، هاشمی رفسنجانی نظریه‌پرداز و رهبر افراطی‌گری پرهزینه برای کشور بوده است. برای تأیید همین مدعا، به مواضع هاشمی رفسنجانی درباره آمریکا در دهه اول انقلاب پرداخته خواهد شد. اما سخنان ما با ۴ محدودیت روبرو است:

اولاً: سخنان هاشمی در این خصوص در ۴ مجموعه [کارنامه و خاطرات](#) (۶۹- ۱۳۵۷)، [نطق‌های قبل از دستور مجلس](#)، [سخنرانی‌های هاشمی رفسنجانی](#) و [خطبه‌های جمعه](#) منتشر شده است. نوشتار کنونی فقط ناظر به [خطبه‌های جمعه](#) است.

ثانیاً: تا حدی که من اطلاع دارم، تاکنون ۹ جلد از این مجموعه- یعنی تا خطبه‌های پایان سال ۱۳۶۴- منتشر شده است. به همین دلیل نوشتار به این ۹ مجلد **خطبه‌های جمعه** محدود خواهد شد.

ثالثاً: سخنان هاشمی باید در متن و سیاق تاریخی‌اش خوانده و فهمیده شود. آن مواضع و سیاست‌ها، در کنش و واکنش‌های تاریخی متقابل آفریده شد. با این همه، نوشتار کنونی فاقد زمینه‌های تاریخی است. ضمن اذعان به نادیده گرفتن زمینه تاریخی مولد این مواضع، این نکته را یادآور می‌شویم که افراد دیگری (مثلاً مهندس مهدی بازرگان) در همان متن و سیاق تاریخی و اجتماعی به گونه دیگری سخن گفتند و از سیاست دیگری دفاع می‌کردند.

رابعاً: در آن سیاق تاریخی، آمریکایی که **عامل اصلی** کودتای ۲۸ مرداد علیه دکتر مصدق و **حامی اصلی** رژیم شاه به **شمار می‌رفت**، نیز به شدت علیه ایران فعال بود و در جنگ هم به صدام حسین کمک می‌کرد. از سوی دیگر، گفتمان ضدامپریالیستی جهان سومی چپ، گفتمان غالب و گفتمان انقلاب اسلامی بود. یعنی، انقلاب اسلامی در چنین بستری زاده شد و رهبران جدید یا بدان باور پیدا کردند و یا آن را به سود دوام جمهوری اسلامی می‌یافتند.

اینک به ترتیب، خطبه‌های ۴ سال یاد شده را بررسی خواهیم کرد. تاریخ ذکر شده در آغاز هر جمله، تاریخ خطبه نماز جمعه ایراد شده است.

خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۰

۶۰/۴/۲۶: به گفته هاشمی، اولین اقدام آمریکا نفوذ در ارکان نظام از طریق لیبرال‌ها- نهضت آزادی و بنی‌صدری‌ها- به منظور "از درون پوک کردن انقلاب" بود تا ظاهر نظام اسلامی باشد اما مایه‌هایش غربی شود و "چیزی به عنوان اسلام اما با محتوای لیبرالیسم به خورد مردم بدهند." (هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های جمعه**، دفتر نشر معارف انقلاب، جلد ۱، ۵۸).

آیا نهضت آزادی و بنی‌صدر عوامل آمریکا بودند که در نظام نفوذ داده بودند تا لیبرالیسم را به خورد مردم دهند؟ این مدعا دروغ بود یا راست؟ نشانه اعتدال یا افراطی‌گری در زدن رقیب- از طریق مزدور نشان دادن آنان- بود؟

۶۰/۵/۲: هاشمی رفسنجانی اشغال سفارت آمریکا را حرکتی جوشیده از درون جامعه به منظور رفع خطرها و تباهی انقلاب به شمار آورد و گفت: "وقتی جامعه احساس خطر کرد، انقلاب دوم به وجود آمد، لانه جاسوسی تسخیر شد و حرکتی که انقلاب را به طرف کجی و تباهی می‌برد، یکبارہ تصحیح شد؛ در مسیر اصلی انقلاب افتادیم." (ج ۱، ص ۷۹). هاشمی سپس مدعی می‌شود که دولت‌مردان آمریکا قبل از انقلاب با "مسئولان مبارزه" تماس گرفته و می‌گفتند نگران تجزیه ایران نباشید چون "بخشی را شوروی می‌برد، بخشی متفرق می‌شود و باز هم تکه بزرگی از آن به دست ما می‌آید، ما نگرانی نداریم، جایی که بخواهیم بگیریم می‌گیریم". بعد، آمریکایی‌ها، با رویدادهای کردستان، گنبد، بلوچستان، خوزستان و آذربایجان به سراغ "بمب تجزیه کشور" رفتند. (ج ۱، ص ۸۱).

در خصوص حمله اسرائیل به جنوب لبنان نیز افزود که ریشه آن دولت آمریکا است و اگر کشورهای حوزه خلیج فارس فروش نفت به آمریکا را قطع کنند: "آمریکا غلط می‌کند که به اسرائیل اجازه دهد بر سر مسلمان‌ها بمب بریزد." (ج ۱، ص ۹۵).

۶۰/۵/۹ : هاشمی می‌گوید که آمریکا در قلب سرزمین‌های اسلامی اسرائیل را به وجود آورد. هدف تشکیل "اسرائیل بزرگ" است، اما اگر هم موفق نشوند، که نمی‌شوند، کشورهای اسلامی دائماً باید از آمریکا و دیگر دولت‌های غربی برای رقابت با اسرائیل دارای صدها بمب اتمی، سلاح بخرند. در واقع آمریکا همه منطقه را علیه ایران مسلح کرده است، نه اسرائیل. راه اساسی مبارزه جدی با این خطر، قبول این نکته است: "ما بپذیریم در حال جنگ با آمریکا هستیم... جبهه اسلام علیه کفر که امروز از آمریکا تا منافقین طیف وسیعی را تشکیل می‌دهد، متحد شود و اینها را کنار بزند." (ج ۱، صص ۱۱۱-۱۱۲).

۶۰/۷/۱۰ : پس از ۳۰ خرداد ۶۰ که موج ترورهای سازمان مجاهدین خلق (انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی، انفجار نخست وزیری، انفجار دادستانی، کشتن ائمه جمعه، و...) و اعدام بازداشت‌شدگان شروع شد، برخی دولت‌های غربی جمهوری اسلامی را به دلیل نقض حقوق بشر محکوم کردند. هاشمی در پاسخ گفت:

"آمریکا، این شیطان ملعون بزرگ که این اواخر شاهد جنایاتش در کره و ویتنام بوده‌ایم که طی ده‌ها سال (اول فرانسه و بعد آمریکا) یک کشور و مردمی را له کردند و صدها هزار آدم را کشتند، به ما می‌گویند که جنون خون‌ریزی داریم. خاک بر سر آدم دروغگو و بی وجدان!... حالا این نامردها حقوق بشری شده‌اند و ما که می‌خواهیم بمب‌گذاری را که امام جمعه‌ای را در محرابش با بمب قطعه قطعه کرده، اعدام کنیم، خون‌ریز می‌شویم! آمریکا جنایاتش را بیرون از کشورش مرتکب می‌شود... مسئول همه این جنایت‌ها آمریکا و انگلیس است. خون بشریت دائماً از چنگال و دندان اینها می‌چکد و در مقابل اعدام به حقی که می‌بینند، ما را به خشونت متهم می‌کنند و خشونت دشمن این مردم را نمی‌بینند." (ج ۱، صص ۳۰۶-۳۰۷).

۶۰/۹/۲۷ : هاشمی دوباره این موضوع را مطرح می‌سازد که "اسرائیل نوکر آمریکا" در منطقه است. برای بستن دست اسرائیل، "باید دست آمریکا را ببندیم". یعنی ایران و کشورهای خلیج فارس فروش نفت را قطع کنند. سپس می‌افزاید: "به خدا اگر چنین عملی بکنیم آمریکا جرأت نمی‌کند از اسرائیل حمایت کند." (ج ۱، ص ۴۵۵).

۶۰/۱۱/۲ : در دی ماه ۱۳۶۰ آمریکا قطعنامه شورای امنیت درباره بلندی‌های جولان را که تحت اشغال اسرائیل قرار دارد، وتو کرد. هاشمی حق وتو را مخالف عدالت، حقوق بشر و دموکراسی به شمار آورد که باید لغو شود. سپس خطاب به کشورهای عرب مسلمان افزود: "آمریکا ثابت کرد دشمن شماست. آمریکا با پروری گفت که من دشمن شما هستم." هاشمی مجدداً بر قدرت مسلمان‌ها (جمعیت زیاد، نفت، قرآن، و...) تأکید کرد که باید از آن علیه زورگویان استفاده شود و جمهوری اسلامی هم در این راه در کنار شما قرار دارد: "اما اگر می‌خواهید بنشینید دور هم و باز نوکری کنید و آمریکا را که این طور مثل تفاله با شما برخورد می‌کند، تحویل بگیرید و از او بخواهید مزاحم ایران بشود یا در خلیج فارس حضور

داشته باشد، بدانید که همه تان به اندازه نصف عراق هستید و هرگز این گونه توطئه‌ها برای ایران اسلامی تأثیری نخواهد داشت." (ج ۱، صص ۵۲۴-۵۲۵).

کشورهای عربی خلیج فارس حامی صدام حسین در جنگ بودند، اما "نوکر" و "تفاله"ی آمریکا خواندن عربستان سعودی و دیگر کشورها اعتدال یا افراطی‌گری در سیاست خارجی بود؟ پیامدهای بلند مدت این نوع سخن گفتن برای ایران چه بود؟

۶۰/۱۱/۹ : هاشمی "تباهی" و "جنگ به راه انداختن" آمریکا در جهان را ناشی از "ثروت بی‌حساب" آن کشور به شمار می‌آورد که آدمی را به "سرکشی و طغیان" وادار می‌کند (ج ۱، ص ۵۳۶). این کشور ثروتمند مردم فقیر جهان را استثمار می‌کند. به عنوان مثال، در کشورهای فقیر آمریکای لاتین نزدیک ۴ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری کرده و سه برابر سود کرده است. در هند و چین و بنگلادش هم امثال راکفلر مردم به شدت فقیر را استثمار می‌کنند.

او سپس می‌افزاید: "این رویه، رویه حیوانات درنده است نه انسان، معنا ندارد آدم دم از حقوق بشر بزند و این طور زندگی کند" (ج ۱، ص ۵۴۰).

"نوکر"، "تفاله"، "حیوان درنده" و صدها دشنام دیگر، همگی نشانه زبان دیپلماتیک هاشمی در آن دوره بودند. در همین خطبه، دوباره به این موضوع باز می‌گردد که "اسرائیل بدون اجازه آمریکا جنایت نمی‌کند" و به خداوند قسم می‌خورد که فقط عربستان سعودی مانع وحدت مسلمانان برای استفاده از حربه نفت علیه آمریکا است. آمریکا و اسرائیل بدون نفت نمی‌توانند زندگی کنند و در این شرایط، عربستان سعودی نفت را ارزان هم می‌کند. (ج ۱، ص ۵۴۳).

خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۱

۶۱/۱/۲۷ : هاشمی به تحلیل مسائل منطقه و خصوصاً فلسطین و اسرائیل پرداخته و می‌گوید: "ارتجاع عرب پنجه در پنجه آمریکا دارد و با او علیه خلق‌های محروم متحد شده" است. راه حل، توسل به اسلام و اتکای به خود است، نه به دنبال آمریکا رفتن. چون که "فتنه‌ها از کاخ سفید شروع می‌شود و معبرش از چاه‌های نفت عربستان و کویت و قطر و دوی و عراق است و به شخصیت‌هایی مثل صدام و شاه حسین و خالد و امثال اینها منتهی می‌شود." (هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های جمعه**، ج ۲، صص ۹۴-۹۲).

جنگ فقط جنگ با صدام حسین نبود، جنگ با همه بود.

۶۱/۳/۱ : هاشمی ضمن نقد حمایت دولت آمریکا از اسرائیل و گروه‌های مخالف جمهوری اسلامی می‌گوید: "به هر حال من فکر می‌کنم "مرگ بر آمریکا" را ضعیف و کم نکنید. آن شعار بزرگی است که شما می‌دهید و دارید با همین شعار دنیا را تکان می‌دهید." (ج ۲، ص ۲۵۳).

پس شعار "مرگ بر آمریکا" نه تنها تجویز می‌شود، بلکه با این شعار دنیا تکان داده می‌شود. هاشمی سپس به نقل از یکی از دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا می‌گوید که مردم آمریکا رفته رفته ایران را بر حکومت

خودشان ترجیح می‌دهند و یکی از دلایل این امر، "بد رفتاری" دولت‌شان با ایران است. آیا دروغ‌گویی در خطبه‌های نماز جمعه- ترجیح دولت ایران بر دولت آمریکا توسط مردم آمریکا- اعتدال‌گرایی بود؟

۶۱/۳/۲۸ : هاشمی بحث مبسوطی درباره حمله اسرائیل به لبنان می‌کند که به گفته او به کشته شدن بیش از ۳۰ هزار تن، زخمی شدن بیش از ۸۰ هزار تن و مفقود شدن حدود ۱۰ هزار تن منتهی شده و این که چرا دولت آمریکا از اقدامات جنایتکارانه اسرائیل حمایت کرده و نهادهای حقوق بشری نیز در این خصوص سکوت پیشه کرده‌اند. سپس این رویه را با واکنش آنان نسبت به اشغال سفارت آمریکا در تهران مقایسه کرده و می‌گوید: "وقتی که دانشجویان ما چند جاسوس آمریکایی را در اینجا حبس کرده بودند و آنها چلوکباب می‌خوردند و فیلم تماشا می‌کردند، عواطف دنیای آزاد جریحه‌دار شده بود! آنها که آن قدر نگران انسانیت بودند، به کجا رفتند؟! آن سازمانهای مدعی حقوق بشر کجا هستند؟! آنهایی که امروز جمعیت حمایت از حیوانات درست می‌کنند و اگر گنجشکی پایش زخم شده باشد، پانسمانش می‌کنند و در قفس مخصوص بستری می‌فرمایند، به کجا رفتند؟! " (ج ۲، ص ۲۸۲).

۶۱/۴/۴ : هاشمی به مناسبت سالگرد انفجار دفتر حزب جمهوری اسلامی توسط سازمان مجاهدین خلق و کشته شدن ۷۴ تن از رهبران جمهوری اسلامی در آن، آن عملیات تروریستی را "انقلاب سوم" نامیده و می‌گوید قصد دارد آن را در پناه انقلاب اول (انقلاب ۵۷) و انقلاب دوم (اشغال سفارت آمریکا که به گفته آیت‌الله خمینی از انقلاب اول مهم‌تر بود) تحلیل کند. او می‌گوید پیروزی انقلاب ۵۷، "هدف اصلی مقابل" انقلاب- یعنی دولت آمریکا- را به این محاسبه اشتباه کشاند که انقلابیون قادر به اداره کشور نیستند و آنها می‌توانند همچنان در ایران حضور داشته و دوباره مدیریت ایران را در دست گیرند: "نقشه آمریکا این بود که لانه جاسوسی‌اش برقرار باشد و از آن طریق سعی کند مراکز مختلف را به هم وصل نماید و کنترل کند" (ج ۲، ص ۳۱۴). روحانیت نهادهای انقلابی را به وجود آورد و مدیریت کشور را بر عهده گرفت، اما "آمریکا هم با خیال راحت، با آن تشکیلات عظیمش، در این جاسوس‌خانه کثیف نشسته بود و سرخ همه اینها را به هم بند می‌کرد و آماده بود." (ج ۲، ص ۳۱۵).

نوبت که به تصویب قانون اساسی و اصل ولایت‌فقیه رسید، آمریکا همه مخالفان را فعال کرد. امیر انتظام از اروپا به ایران بازگشت و آیت‌الله شریعتمداری هم گفت که من به این قانون اساسی رأی نمی‌دهم. در اینجا بود که ملت ضربه دوم را وارد آورد: "اشغال لانه جاسوسی بود که خیلی اهمیت داشت. شیرازه جریانات از هم پاشید! آنهایی که گرفته شدند ۶۰ نفر بیشتر نبودند، یک ساختمان کوچکی هم بیشتر تصرف نشده بود، اما اشکال عمده این بود که شیرازه از هم گسیخت. یعنی، ما فرماندهی، اتاق کنترل و اتاق فرمان را گرفتیم." (ج ۲، ص ۳۱۶).

با اشغال سفارت آمریکا همه شبکه فروپاشید و دولت موقت مهندس بازرگان- به قصد فروپاشی جمهوری اسلامی- استعفا داد. اما امام خوشحال شد و به سرعت استعفا را پذیرفت. بنی‌صدر گفت می‌خواهد به آمریکا رفته و با آنها مذاکره کند. امام در پاسخ گفت: "اگر خواستی بروی، از روی هوا که داری می‌روی عزلتان می‌کنم، هیچ حقی نداری که بروی برای مذاکره! مذاکره چیست؟! یک عده جاسوس را گرفته‌ایم، باید رسیدگی شود." (ج ۲، ص ۳۱۷).

هاشمی می‌گوید با این اعمال، به جای فروپاشی رژیم، گام‌های انقلابی سریع‌تر برداشته شد و با "انقلاب فرهنگی" ضربه بعدی انقلاب وارد آمد: "یکی از کانونهای فساد که بدترین کانون‌ها شده بود، همین دانشگاه بود که ضربه دوم را هم دانشجویان زدند و این مراکز فساد را هم اشغال کردند و به عنوان "انقلاب فرهنگی" تعطیل نمودند و دوباره جریان‌ها تداوم یافت." (ج ۲، ص ۳۱۷).

می‌گوید که آمریکا با به راه انداختن کودتای نوژه، حمله عراق به ایران، حمله با یک هواپیما و چند هلیکوپتر در ۲۴ آوریل ۱۹۸۰ به قصد آزادی گروگان‌ها، و... واکنش نشان داد. قبل از آن هم جنگ‌های کردستان، گنبد، خوزستان و بلوچستان را به راه انداخته بود، اما در این مرحله جنگ کردستان را تشدید کرد. در این مرحله آمریکایی‌ها بنی صدر را رئیس جمهور کردند: "آمریکا، این دفعه خیالش راحت است، عراق را دیده، چپی‌ها را خریده، منافقین را خریده، و جبهه ملی و سایر گروه‌های چپ و راست هم که دیگر روی شاخش بود! چیزی کم نداشت! رئیس جمهور را هم درست کرده، و مجموعه اینها، یک وضع بسیار مطلوبی برای آمریکا فراهم ساخته بود." (ج ۲، ص ۳۱۹).

همه نیروهای انقلابی/خط امامی در یک سو و همه نیروهای ضد انقلابی/آمریکایی در سوی دیگر در پشت بنی صدر قرار گرفتند و بدین ترتیب، "پایگاه آمریکا و مردم مشخص شد." (ج ۲، ص ۳۲۲) "تمام طیف خط امام، به صورت یک واحد منسجم در مقابل آن طیف حرامزاده‌ها" قرار گرفت. (ج ۲، ص ۳۲۳).

پس نهضت آزادی، ملی مذهبی‌ها، جبهه ملی، چپ‌ها و بنی صدر به "طیف حرام زاده" تعلق داشتند. او می‌گوید، امام بنی‌صدر را از فرماندهی کل قوا عزل کرد و مجلس هم با طرح عدم کفایت بنی‌صدر را برکنار ساخت. اشتباه بزرگ آمریکایی‌ها در این مرحله این بود که گمان نمی‌کردند مردم از این اقدامات حمایت به عمل آورند. آنها هم برای نابودی رژیم، حزب جمهوری اسلامی را در ۷ تیر ۱۳۶۰ منفجر کردند تا تمامی ارکان نظام تعطیل شود. بعد هم انفجار نخست وزیری و دادستانی و دیگر ارگان‌ها پیش آمد. آمریکا نفهمید که "اسلام فقهاتی" اساس کار است و مردم را در صحنه نگاه می‌دارد: "اینها را آمریکا نفهمیده و نمی‌فهمد! اینها را بنی‌صدرها و بی‌شعورهای لیبرال نمی‌فهمند." (ج ۲، صص ۳۳۱ - ۳۳۰).

زبان سراسر دشنام‌آمیز هاشمی رفسنجانی برای اثبات اعتدال‌گرایی او کافی است، حتی اگر اتهام‌زنی‌های بی‌اساس‌اش را نادیده بگیریم.

۶۱/۴/۱۸ : هاشمی دوباره آمریکا را "در رأس" همه توطئه‌های داخلی قرار می‌دهد. عملیات تروریستی یکسال منتهی به سخنرانی‌اش را - که به گفته مسعود رجوی طی آن به غیر از رهبران جمهوری اسلامی، ۲ هزار تن دیگر را هم کشته بودند- ناشی از آزادی‌های موجود قلمداد می‌کند که رژیم "دقت‌های پلیسی که در شرایط تروریسم لازم است و در دنیا اعمال می‌شود"، را به اجرا نگذاشته است. سپس می‌افزاید که این گونه ترورها را نمی‌توان موفقیت نظامی به شمار آورد و "به رخ دنیای غرب احمق بکشید! این غربی‌های احمق، اینها را به حساب قهرمانی می‌گذارند و مثل دیگر تحلیل‌های غلط ناشی از بی شعوری‌شان، خیال می‌کنند اینها قدرتی هستند." (ج ۲، ص ۳۶۰).

این نگاه به غرب- یعنی غرب احمق بی‌شعور- نگاه واقع‌گرایانه و اعتدال‌گرایانه بود، یا افراطی‌گری و تندروی؟

می‌گوید لیست ترورهای اعلام شده از سوی سازمان مجاهدین خلق، نشانه هنر و "جنگ مسلحانه" نیست، بلکه نتیجه عدم اعتنای جمهوری اسلامی به حفاظت، مردمی بودن شخصیت‌ها و کشتن مردم عادی توسط آن سازمان است. حکومت تماماً مردمی است و همه کارها- از جمله سرکوب منافقین تروریست در خیابان‌ها - توسط مردم صورت گرفته است. حالا "آمریکا تشخیص داده که باید رابطه بین مسئولان و مردم را قطع کرد؛ باید این نماز جمعه‌ها را خلوت کرد؛ باید این راهپیمایی‌ها را تمام کرد." (ج ۲، ص ۳۶۷).

۶۱/۵/۸ : هاشمی تحلیل‌های دولت‌های غربی درباره اهداف و عملکرد ایران در برابر تجاوز عراق را نادرست به شمار آورده و می‌گوید: "مثل گاو تحلیل می‌کنند" (ج ۲، ص ۴۰۴)، چون تحلیل‌گران‌شان بختیار، بنی‌صدر، رجوی و... هستند.

"گاو" قلمداد کردن دولت‌های غربی و خردمند به شمار آوردن رهبران جمهوری اسلامی، هزینه بسیار سنگینی برای مردم ایران به ارمغان آورد.

۶۱/۵/۲۹ : هاشمی گزارش سفرش به هند را مطرح می‌سازد. می‌گوید طی جلسه‌ای به طور مفصل به همه پرسش‌های نمایندگان دو مجلس هند پاسخ گفته است و در انتها یک سؤال از آنان پرسیده تا "روح تهاجمی سیاست جهانی اسلام" را مطرح سازد. می‌پرسد: "آیا به دنبال رویه‌ای که ما پیرامون آمریکازدایی در کشورمان برای ریشه کن کردن فرهنگ آلوده غرب- که همیشه دریچه‌ای برای بازگشت غربی‌ها و فساد بوده- به کار گرفته ایم، هندوستان بعد از ۳۵ سال مایل نیست شدت عملی برای انگلیسی‌زدایی نشان بدهد! و آیا بهتر نیست زبان انگلیسی و چیزهای دیگری که در آنجا وجود دارد، کم کم حذف بشود! بسیاری از آزاد مردان جلسه سؤال را تحسین کردند." (ج ۲، ص ۴۳۶).

"ریشه‌کن کردن فرهنگ آلوده غرب" و "آمریکازدایی" پیشنهادهای تجویزی هاشمی رفسنجانی برای ایران و هندوستان بود. گام اول طرح او این بود که هندی‌ها زبان انگلیسی را کنار بگذارند.

۶۱/۵/۲۹ : هاشمی در نقد عملیات تروریستی سازمان مجاهدین خلق می‌گوید که منافق نامیدن آنها درست است، چون دروغ می‌گویند که دیندار هستند. سپس می‌افزاید: "می‌گویند ما طرفدار حقوق بشریم! در خدمت آمریکا هستند که ضد بشریت و ضد حقوق بشر است." (ج ۲، ص ۴۴۳).

۶۱/۷/۳۰ : هاشمی از این هفته تحلیل دستاوردهای انقلاب را آغاز می‌کند. می‌گوید: "ما هنوز داریم آمریکایی‌ها را تعقیب می‌کنیم و آنها حالت هزیمت به خودشان گرفته‌اند" (هاشمی رفسنجانی، *خطبه‌های جمعه*، جلد ۳، ص ۱۲۴). سپس به قدرت آمریکا در سطح جهانی و ایران قبل از انقلاب پرداخته و می‌گوید که یکی از دستاوردهای انقلاب این بود که اینک ملت ایران "پنجه در پنجه آمریکایی‌ها" انداخته‌اند. مردم تمامی کارشناسان آمریکایی را از ایران بیرون کرده و "بعد هم آن بلا را بر جاسوس خانه‌شان بیاورند. ما آمریکا را با گرفتن جاسوس خانه‌شان مثل لکه حیض کردیم... امروز در هیچ کشوری

از کشورهای دنیا این **چریزه و مردانگی** نیست که حتی وقتی از در سفارت آمریکا رد می‌شوند نگاه تندى به سفارت کنند و این ملت ما بود که اینها را مثل **عبد ذلیل** نگه داشت تا همه دنیا را واسطه کردند و همه تهدیدهایشان را کردند که اینها پرنسیپ جهانی را حفظ نکردند و حقوق بشر را نقض کردند." (ج ۳، ص ۱۲۶).

علاوه بر دشنام‌های قبلی، آمریکا به "لکه حیض" و "عبد ذلیل" تبدیل می‌شود. او اعتراف می‌کند که دیگران هم گفته‌اند که اشغال سفارت به معنای نقض قوانین بین‌المللی است، اما از نظر هاشمی آن زمان، احتمالاً آنان نیروهای تندرو و افراطی بوده‌اند.

۶۱/۸/۷: هاشمی در ادامه بحث دستاوردهای انقلاب می‌گوید که یکی از متخصصان داخلی ابتکارهای شگفت‌انگیزی در زمینه سیستم دفاعی "هاگ" انجام داده که "اگر آمریکایی‌ها بفهمند و بدانند، از **غصه دق می‌کنند**." (ج ۳، ص ۱۸۳). در ادامه توضیح می‌دهد که نظامیان آمریکایی قادر به جنگ با بسیجیان ما نیستند، مگر آن که با بمب اتمی ایران را نابود کنند.

۶۱/۸/۲۸: هاشمی در ادامه بحث دستاوردهای انقلاب می‌گوید که سرنگونی شاه فتح اولین "خاکریز" آمریکا بود و سرنگونی لیبرال‌ها (دولت بازرگان و بنی صدر) فتح دومین خاکریز آمریکا باید به شمار رود. (ج ۳، صص ۲۰۷-۲۰۶).

۶۱/۹/۲۶: هاشمی مجدداً کنار زدن لیبرال‌ها توسط مردم را به دلیل "آمریکاگرایی" آنها قلمداد می‌کند (ج ۳، ص ۲۸۱). برای این که مردم شاهد بودند که در دوران لیبرال‌ها آمریکا دوباره دارد بر می‌گردد و فساد و فرهنگ غربی بسط می‌یابد. به همین دلیل: "دانشجوها، آن لانه فساد [سفارت آمریکا] را گرفتند و خیال مردم تا اندازه‌ای راحت شد." (ج ۳، ص ۲۸۳).

۶۱/۱۰/۱۷: هاشمی به مناسبت اعلام تبدیل نیروهای واکنش سریع آمریکا به "فرماندهی مرکزی در منطقه خلیج فارس، دریای عمان، بحرا، کانال سوئز و مدیترانه" و سفر رونالد ریگان- رئیس جمهور وقت آمریکا- به کشورهای حوزه خلیج فارس، می‌گوید آمریکا با هفت/هشت هزار کیلومتر فاصله مدعی وجود منافع در خلیج فارس بوده و برای این منظور و مقابله با جمهوری اسلامی نیرو به منطقه اعزام می‌کند. اگر این توجیه درست است، پس ما هم در کانال پاناما، سواحل آمریکا، چاه‌های نفت و کارخانه‌های آمریکا دارای منافع هستیم. نظامی‌گری آمریکا این کشور را به اهدافش نمی‌رساند و متحدان منطقه‌ای‌اش هم نباید دل‌گرم شوند. برای این که: "آمریکا، چهار صد هزار نیرو به ویتنام برد و هیچ غلطی نکرد، در هیچ جای دنیا هم نمی‌تواند این کار را بکند." (ج ۳، ص ۳۵۷).

۶۱/۱۱/۱۵: هاشمی ضمن نقد گروه‌های خواهان سرنگونی جمهوری اسلامی، همه آنها را آمریکایی خوانده و می‌گوید: "مگر می‌توان ملت را در اروپا و با نوکری آمریکا پیدا کرد؟ **تمام جریان‌های چپ به ریشه آمریکایی آلوده بودند**، و امروز می‌بینیم که شعارهای انقلابی کارگر به نوکری آمریکا تبدیل شده است... آنها نور چشم فرانسه! نور چشم آمریکایند! نور چشم هندند! کل جهان استکباری از چهار بچه تروریست این قدر حمایت می‌کند و آبروی خودش را می‌برد." (ج ۳، ص ۴۲۶).

آیا همه گروه‌های چپ به ریشه آمریکایی آلوده بودند؟ این چه نوع اعتدال‌گرایی است که رقیبان را با تهمت‌های کاذب از میدان به در می‌کند؟

۶۱/۱۲/۶: هاشمی می‌گوید زمامداران آمریکا در کاخ سفید راحت می‌خوابیدند، چون شاه را به عنوان ژاندارم منطقه در ایران داشتند. با رفتن شاه، آنان به دنبال ترور خط امامی‌ها و حاکم کردن لیبرال‌ها رفتند. بعد صدام را به عنوان ژاندارم جدید منطقه انتخاب کردند. پولش را کشورهای نفتی منطقه و سلاحش را آمریکا و شوروری دادند تا حساب ایران را یکسره سازد. با کاهش شدید صادرات نفت ایران، قیمت نفت چند برابر شد و این عمل موجب شد تا بیکاری آمریکا و انگلیس را از پای در آورد. آمریکا که به دنبال سرنگونی جمهوری اسلامی از طریق صدام بود، شکست خورد و با عملیات والفجر یک اینک به دنبال حفظ صدام حسین است. اما مسئله فقط با پرداخت غرامت به ایران حل نمی‌شود، منطقه هیچ نیازی به ژاندارم آمریکا و قیم جدید ندارد: "طرف ما در منطقه آمریکا است. صدام تنها نیست. صدام گول خورد، به مهره آمریکا تبدیل شد و وارد عمل گردید. او باید کفاره این اشتباه را بدهد، آمریکا نیز باید منطقه را از قیم خالی بکند و منطقه خلیج فارس بدون قیم و ژاندارم بماند و مردم، ملت‌ها و کشورها بتوانند خودشان تصمیم بگیرند و کسی هم به کسی زور نگوید." (ج ۳، ص ۴۷۰) می‌گوید، حفظ حکومت صدام حسین، خدمت مستقیم به دو ابرقدرت آمریکا و شوروی است.

خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۲

۶۲/۴/۱۷: در نیمه تیر ماه ۶۲ یک فروند هواپیمای ۷۴۷ ایران ربنده شده، ابتداءً به کویت و از آنجا به پاریس برده می‌شود. هاشمی می‌گوید که آمریکا در جریان قرار داشته و برای آن برنامه‌ریزی کرده بود. دولت‌های غربی و منطقه هم به دلیل نحوه عملکردشان در این جریان دیگر نمی‌توانند مدعی مبارزه با تروریسم شوند: "الان فرانسه، آمریکا، کویت، عربستان، عراق، همه اینها، هواپیماربا شده‌اند. این که می‌گویند ما نمی‌دانستیم! به خدا دروغ می‌گویند" (هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های جمعه**، ج ۴، ص ۳۴۰). یکی از شواهدی که هاشمی ارائه می‌کند این است که یک فروند هلی کوپتر ایرانی با سرنشینانش ربنده و به بحرین برده می‌شود. او می‌گوید که سفیر آمریکا به فرودگاه بحرین رفته و به سرنشینان هلی‌کوپتر "التماس کرد که شما تقاضای پناهندگی سیاسی بکنید. ببینید شما چقدر ذلیل شده‌اید." (ج ۴، ص ۳۴۴) البته ایرانی‌ها نپذیرفته و به کشور باز می‌گردند.

۶۲/۴/۲۴: هاشمی به مناسبت کودتای نوژه، آن را طراحی دولت آمریکا- با این فرض غلط که جمهوری اسلامی فاقد تشکیلات اطلاعاتی و نیروی دفاعی و درگیر نزاع‌های داخلی است- به شمار می‌آورد. می‌گوید: "این حرکت- به اصطلاح کودتا- می‌دانید بعد از جریان طبس بود، بعد از آن که آن **خوک‌های آمریکایی** (که واقعاً مسایل را مثل **خوک بررسی می‌کنند!**) خیال کردند با فرستادن چند هلیکوپتر و هواپیماهای باری، می‌توان این انقلاب را شکست داد. آمدند در طبس و آن جوری مدفون شدند، آمدند این طرح دوم خود را اجرا کردند که این کودتای نوژه بود و در آن روز این قدر به این کودتای خود معتقد بودند که خیلی هم تحفظ نمی‌کردند." (ج ۴، ص ۳۶۹).

این که دولت آمریکا واقعاً در کودتای نوژه نقش داشت یا نه، یک بحث است، و این که آمریکایی‌ها خوک هستند و مانند خوک مسائل را تحلیل می‌کنند، بحثی دیگر. این هم نوع دیگری از اعتدال‌گرایی هاشمی در سیاست خارجی است.

۶۲/۷/۱: هاشمی می‌گوید که هدف حمله عراق به ایران، سرنگونی جمهوری اسلامی بود. این طرح مشترک نوشته/ننوشته آمریکا، شوروی و ارتجاع عرب (عربستان سعودی، کویت، اردن، مصر) بود. منافع آمریکا در ساقط کردن جمهوری اسلامی روشن است: "چون آمریکایی‌ها را از این کشور بیرون ریختیم. مثل مگس امشی‌شان زدیم. رفتند که رفتند! و این لانه جاسوسی شان بود و این همه امید که در اینجا داشتند و جریان ضد آمریکایی که ما در سراسر دنیا راه انداخته بودیم، برای آنها مطلب خیلی عادی بود که با ما بجنگند" (هاشمی رفسنجانی، *خطبه‌های جمعه*، ج ۵، صص ۶۱-۶۰).

۲۹/۷/۶۲: عملیات والفجر ۴ در ۲۷/۷/۶۲ آغاز شد. هاشمی رفسنجانی گفت: "ما با عملیات والفجر ۲ در حقیقت داریم با آمریکا حرف می‌زنیم، با فرانسه و با ارتجاع منطقه حرف می‌زنیم." (ج ۵، ص ۱۵۴) برای این که به آنها بگوئیم شما نمی‌توانید جنگ عراق علیه ایران را راه بیندازید و حال که صدام در حال شکست خوردن است، بگوئید وقت پایان جنگ است: "مردم ما این جور نیستند که انقلاب کرده باشند و ببینند که واکنش‌گن چه می‌خواهد، آمریکا چه می‌خواهد، فرانسه چه می‌خواهد، پاریس چه می‌خواهد، به شما چه." (ج ۵، ص ۱۵۵).

۶۲/۸/۱۳: هاشمی به مناسبت اشغال سفارت آمریکا- دوباره به تحلیل این واقعه می‌پردازد. می‌گوید رویارویی با آمریکا از ۱۳ آبان ۱۳۴۳ آغاز شد، پیروزی انقلاب یک "تو دهنی" به آمریکا بود و اکنون در جبهه‌های جنگ تحمیلی داریم به آمریکا ضربه می‌زنیم. با این همه، آمریکا پس از پیروزی انقلاب نیز به شدت در ایران فعال بود تا موج انقلاب را بخواباند. این امر خشم و عصبانیت نیروهای انقلابی مسلمان را برانگیخت و در یک "هجوم بسیار بجا و به موقع"، سفارت آمریکا را به عنوان "مرکز توطئه" تصرف کردند، در دهان آمریکا زدند و "مردم مشت هایشان را گره کردند در این خیابان‌ها و شعار "مرگ بر آمریکا" را به عنوان یک شعار پایه‌ای در این کشور رایج کردند که به همه جا رفته است. لیبرال‌ها با محاسبات اقتصادی صرف، هزینه این عمل را بسیار بالا در نظر می‌گیرند، اما در یک تحلیل همه جانبه، در برابر هزینه‌ای که پرداخت شد، اصل انقلاب و اسلام حفظ شد، شعله‌های انقلاب دوباره تجدید شد، سرکوب‌های آمریکا در منطقه افشا گردید، ابهت و هیمنه آمریکا فروریخت و خودش و نوکرانش رسوا شدند، ایران به یک قهرمان تبدیل شد و آمریکا در وضعیتی قرار گرفت که "حسابی" نبرد را به ایران "باخته" است. (ج ۵، صص ۲۰۷-۱۹۸).

هاشمی سپس به انفجار مقر آمریکایی‌ها و فرانسوی‌ها در لبنان اشاره می‌کند که طی آن ۲۸۶ سرباز آن دو کشور کشته شد. آنها ایران را به عنوان پشت پرده این دو عملیات متهم کرده و گفته‌اند می‌خواهند در کاخ سفید و الیزه جلسه بگذارند که چگونه از ایران انتقام بگیرند. او می‌گوید که ایران هیچ نقشی در این ماجرا نداشته و مردم لبنان این "ضربه عظیم" را به آنها وارد آوردند: "اولاً ما که نبودیم، حالا اگر بودیم، شما چه می‌توانستید بکنید." (ج ۵، ص ۲۰۷) ثانیاً شما که عملیات تروریستی را توسط سازمان مجاهدین خلق

در ایران رواج داده و در کردستان و دیگر شهرهای ایران جنایت کرده و می‌کنید، اصلاً حق ندارید خود را "ضد تروریست" بنامید. ثالثاً مردم لبنان نظامیان مهاجم آمریکایی و فرانسوی را کشته‌اند. نظامی هم فردی است که آماده کشتن و کشته شدن است: "مردمی هم که طرف جنگند، آنها را منفجر کردند، به درک فرستادند و کار خوبی هم کردند، این مردم با آنها جنگیدند." (ج ۵، ص ۲۰۸) آمریکا در همه جهان در حال تجاوز و جنایت است و مردم لبنان یک "کار انسانی" در برابر آنها انجام دادند. رابعاً ایران هیچ نقشی در این رویداد نداشته و "ما هر وقت بخواهیم با آمریکاییها بجنگیم، اعلام می‌کنیم، با شما می‌خواهیم بجنگیم. اعلان جنگ می‌کنیم و هر جا هم آمریکایی ببینیم، یا منافع آمریکایی ببینیم، آن را می‌زنیم." (ج ۵، ص ۲۰۹).

۶۲/۹/۴: هاشمی دوباره به احتمال خطر دخالت نظامی آمریکا در خلیج فارس پرداخته و بر آمادگی مقابله ایران تأکید می‌کند. می‌گوید "اگر آنها به سراغ ما نیایند، ما باید به سراغ آنها برویم"، طبیعت سلطه‌گر ایانه آمریکا این است که اگر رهایش بگذارید، به سراغ شما خواهد آمد. اگر در جاهای دیگر گرفتارش سازید و در منطقه منافع او جنگ به راه بیندازید، او نمی‌تواند جنگ را به کشور شما بکشانند. آمریکا باید بفهمد که نیروهای آماده شهادت در همه کشورهای مسلمان وجود داشته و می‌توانند "حماسه" لبنان را تکرار کنند. نیروی متجاوز، "استحقاق اعدام دارد." (ج ۵، صص ۲۴۳ - ۲۴۰).

استراتژی هاشمی را ببینید. برای این که آمریکا به سراغ ایران نیاید، باید در جاهای دیگر گرفتارش کرد و منافع‌اش را در منطقه به خطر انداخت. سپس هشدار می‌دهد که حادثه کشته شدن نظامیان آمریکایی و فرانسوی در لبنان قابل تکرار است.

۶۲/۱۰/۲۳: هاشمی دوباره در مورد حمایت تمام عیار دولت‌های غربی از صدام حسین در جنگ سخن گفت. می‌گوید که آمریکا و اسرائیل، و... به صراحت گفته‌اند که پیروزی ایران در جنگ منافع حیاتی ما را به خطر می‌اندازد. به همین دلیل آمریکا به صدام گندم، برنج و مهمات داد و ریگان، رامسفلد را به بغداد اعزام کرد و اعلام کردند که ناوهای ما در خدمت صدام حسین قرار دارد. بعد هم دولت‌های غربی سلاح‌های شیمیایی در اختیار صدام حسین قرار دادند و او به نحو وسیع علیه نیروهای ایرانی آن را به کار برد. بدین ترتیب، دولت‌های غربی مدعی حقوق بشر و مبارزه با تروریسم "رسوا و بی آبرو" شدند. این عمل، "آبروی آمریکا را برد، آبروی انگلیس را برد." (ج ۵، ص ۳۵۱) اسلحه‌هایی را که ایران قبل از انقلاب از آمریکا خریداری کرده بود را توقیف کرده‌اند، اما به صدام حسین سلاح‌های شیمیایی می‌دهند: "بگذار ما چند نفر شهید در این راه بدهیم! اما بگذارید چهره این سیاه‌ها و دیوهای مخوف دنیایی روشن بشود." (ج ۵، ص ۳۵۲).

۶۲/۱۰/۳۰: هاشمی می‌گوید "ما الان اسنادی داریم" که دولت آمریکا و شاه طرح مشترکی تهیه کرده بودند که در صورت سرنگونی شاه و پیدایش یک حکومت غیر آمریکایی، جنگی از طرف یکی از همسایگان به ایران تحمیل شود. در همین چارچوب، کلیه سلاح‌های مهمی که در زمان شاه به ایران فروخته شده بود، در زمان بختیار، با همکاری و امضای دولت او، فسخ شد. (ج ۵، صص ۳۸۸ - ۳۸۵).

خطبه‌های نماز جمعه ۱۳۶۳

۶۳/۲/۷، به مناسبت سالگرد اعزام نیروهای آمریکایی به طبس برای نجات دیپلمات‌های به گروگان گرفته شده، و شکست آن طرح و کشته شدن چند آمریکایی و نابودی چند هلی‌کوپتر و هواپیمایشان، هاشمی می‌گوید: "حادثه طبس باید به عنوان یک سند عظیم بی‌لیاقتی و رسوایی آمریکاییها در تاریخ ثبت شود" (هاشمی رفسنجانی، **خطبه‌های جمعه**، ج ۶، ص ۱۰۳). سپس به نقل از کتاب هامیلتون جردن به ذکر جزئیات طرح نجات می‌پرداخته و می‌گوید: "این غول وحشتناکی که از آمریکا ترسیم کرده‌اند، اگر بمب اتمش را از دستش بگیرند، یک موجود ضعیف و بی‌عرضه‌ای است به نام آمریکا" (ج ۶، ص ۱۰۹). "حالا ببینید این آمریکایی که خیال می‌کنیم یک غول بی‌شاخ و دم است، آن قدر مستأصل شده... من نمی‌دانم اینها چقدر بی‌عقل هستند! اینها که ۹۷ نفر بودند، اگر ۱۰ هزار نفر را هم می‌توانستند به تهران بیاورند، هر ۱۰ هزار نفر اینجا کشته می‌شدند. باز هم این قدر نادانی" (ج ۶، صص ۱۱۳-۱۱۲). "حالا شما حالت کاخ سفید را در کتاب بخوانید ببینید چه ذلتی کشیده‌اند! دنیا روی سر آنها خراب شد" (ج ۶، ص ۱۱۴). "اروپا هم مثل آمریکا است. آنها هم نادان‌تر هستند." (ج ۶، ص ۱۱۵).

در همین خطبه هاشمی سخنان افراطی بسیار پرهزینه‌ای برای ایران بیان می‌کند. می‌گوید: "یک روزنامه انگلیسی به دروغ می‌نویسد ایران در دو سال آینده بمب اتمی خواهد ساخت. همین‌هایی که می‌گفتند که اینها جاهل هستند و دوچرخه هم نمی‌توانند سوار بشوند، حالا این طور می‌گویند. البته دروغ می‌گویند و معلوم نیست ما به این زودی بمب اتمی داشته باشیم. ولی حالا بترسید! و اگر همین خبر یک عده‌ای را می‌ترساند ما حرفی نداریم." (ج ۶، ص ۱۰۴).

آیا هاشمی نمی‌دانست که شیمون پرز و نتانیا هو همین سخن- یعنی "معلوم نیست ما به این زودی بمب اتمی داشته باشیم"- را ثبت کرده و در مجامع بین‌المللی علیه ایران به کار خواهند گرفت؟ هاشمی در این گونه سخن گفتن گوی سبقت را از احمدی‌نژاد ربوده و احمدی‌نژاد در واقع به او اقتدا کرده است.

۶۳/۲/۲۸: هواپیمای عراقی به کمک آواکسهای آمریکا یک نفت کش ایران را می‌زنند. متقابلاً سه نفت کش عربستان و دو نفت‌کش کویت زده می‌شود. که هاشمی می‌گوید کار "تیر غیب بود" (ج ۶، ص ۱۵۰). بعد می‌پرسد چرا رسانه‌ها و دولت‌های غربی اصلاً درباره نفت‌کش ایرانی سخن نمی‌گویند و فقط سخنانشان "درباره کشتی‌هایی است که اخیراً با تیر غیب، هدف قرار داده شده‌اند." (ج ۶، ص ۱۵۱) در ادامه می‌گوید که دولت‌های غربی گفته‌اند که به خلیج فارس نیروی نظامی اعزام خواهند کرد، در این صورت، "ما باید خود را برای یک جنگ در سراسر دنیا آماده کنیم، علیه منافع هر کشوری که پای او در خلیج فارس باز شود... ما امیدوارم هستیم که یک بار تجربه برای آمریکایی کافی باشد، دوباره خود را وارد این مسائل نکنند و بگذارند مردم در منطقه خود مسایل خود را حل کنند." (ج ۶، ص ۱۵۲).

۶۳/۳/۱۱: هاشمی دوباره وارد بحث زدن نفت‌کش‌ها شده و می‌گوید: "ریگان، رئیس جمهور آمریکا، کسی که بر مقتدرترین کشور دنیا حکومت می‌کند، دیروز با وقاحت اعلام می‌کند که ما موضع عراق را تأیید می‌کنیم؛ عراق حق دارد [نفت‌کش‌های ایران را] بزند، ایران حق ندارد!... بعد از انقلاب اسلامی، می‌دانیم که دشمن ما کیست و آمریکا، روس، انگلیس، فرانسه و ارتجاع منطقه را می‌شناسیم و می‌دانیم پنجه در پنجه این غول‌های بی‌رحم انداختن، کار را به این آسانی تمام نمی‌کند." (ج ۶، ص ۱۸۶).

۱۶/۶/۶۳: به مناسبت سالگرد کشتار مردم در ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ توسط رژیم شاه، می‌گوید: "تفسیرها و خبرهای آن روز نشان می‌دهد که کارشناس‌های اسرائیلی و آمریکایی، پشت این جریان بودند." (ج ۶، ص ۴۱۳) در ادامه می‌گوید: "جمهوری اسلامی، مصمم شده است که برای ضربه زدن به صهیونیسم و امپریالیسم از اخراج اسرائیل از سازمان ملل شروع کند و روی این نکته پافشاری کند... آماده باشید تا این ضربه را به پیکر آمریکایی‌ها و اسرائیلی‌ها وارد کنید؛ وقتی که ضربه را وارد کردید، می‌بینید که تهدیدهای آمریکا تو خالی است؛ اینها واقعاً ببر کاغذی هستند... ما که یک کشور در حال انقلاب بودیم، آن‌گونه مردانه پنجه در پنجه اینها انداختیم و خفت را به آمریکا تحمیل کردیم، ابهت او را شکستیم، یک سال جاسوس‌هایش را اینجا نگه داشتیم و در مقابل همه تهدیدهایش نیشخند زدیم. مگر چه کاری توانست بکند؟ تهدید آمریکا برای ما یک نفع است." (ج ۶، صص ۴۱۸-۴۱۶).

خطبه‌های نماز جمعه سال ۱۳۶۴

۶۴/۷/۱۲: نیروهای اسرائیلی در تونس مقر سازمان آزادیبخش فلسطین را بمباران کرده و تعداد زیادی فلسطینی کشته شد. هاشمی می‌گوید که "این پروری و این وقاحت و این گستاخی و این بی‌اعتنایی" برای این بود که کشورهای ارتجاعی عربی را آمریکا "این قدر ذلیلشان" کند. بعد می‌افزاید: "اگر فلسطینیها این جوری بودند که در جواب کشته شدن افرادشان در تونس، در اروپا، یا آمریکا، یا هر جای دیگر در کشورهای عربی، آمریکایی‌ها را و یا سفارت اسرائیل را به عنوان انتقام منفجر می‌کردند و جواب آنها را می‌دادند، آنها این جرأت را داشتند." (هاشمی رفسنجانی، خطبه‌های جمعه، جلد ۹، ص ۳۱).

سپس می‌افزاید که سران عرب "به آستانه کاخ سیاه آمریکا به دريوزگی رفتند... و عجیب این است که ریگان با کمال پروری و غرور در حالی که روسای دو کشور حامی و عامل کمپ دیوید، میهمان آمریکانند، با گستاخی تجاوز رسوای اسرائیل را تمجید کرد و آن را گامی در مسیر مبارزه با تروریسم خواند... این دهن کجی اسرائیل و آمریکا به نوکران حلقه به گوش‌شان، می‌تواند حدود کاربرد روش ذلت بار تسلیم طلبانه ارتجاع عرب را نشان دهد." (ج ۹، صص ۳۳-۳۲).

۶۴/۷/۱۹: هاشمی دوباره به موضوع حمله هوایی اسرائیل به تونس پرداخته و می‌گوید که رهبران سازشکار عرب به جای مبارزه "بروند کاخ سیاه آمریکا را عتبه [درگاه، استانه] بوسی بکنند." (ج ۹، ص ۶۸) تروریست خواندن فلسطینی‌ها توسط آمریکا برای آنها موجب افتخار است. آنان را به "فرشته" تبدیل می‌سازد، برای این که "بدترین تروریست خود آمریکایی‌ها هستند." (ج ۹، ص ۶۹).

سپس به موضوع ربودن هواپیمای مصری در آسمان و بردن آن به ایتالیا و در آوردن فلسطینی‌ها اشاره کرده و می‌گوید که در این خیانت دولت مصر با دولت آمریکا همکاری کرد، برای اینکه "جرأت نمی‌کرده اینها را تحویل آمریکا بدهد. به این نحو طراحی کرده، برای این که نهایت پیفوزی یک حکومتی را که با ملت اش جور خائنانه برخورد می‌کند، نشان دهد." (ج ۹، ص ۶۹).

اینها زبان دیپلماتیک قدرتمندترین شخصیت سیاسی جمهوری اسلامی در دهه اول انقلاب- پس از آیت‌الله خمینی- است. هاشمی رفسنجانی اوج اعتدال‌گرایی را به نمایش می‌گذارد. در ادامه می‌گوید: "چقدر به این

ملت لبنان گفتند تروریست! مردانه مرکز نظامی آمریکا و فرانسه و اسرائیل را زیر و رو کردند و همه جلادهای آمریکایی را که به اسم تفنگدار آمده بودند، زیر آوارها زنده به گور کردند و بقیه را از کشورشان ریختند. حالا به آنها بگویند تروریست... آلمان، بحرین و آمریکا خفه شدند! خوب! بدبختهای پررو! شما چرا این جوری می‌کنید." (ج ۹، صص ۷۱-۷۰).

۶۴/۹/۱۵: هاشمی ضمن مقایسه وضعیت جوان‌ها در قبل و بعد از انقلاب می‌گوید: "امروز مردم بدبخت فلاکت زده غرب که در شهواتشان مثل خوک در طویله‌ها می‌لوندند و هر روز بیشتر از روز دیگر در لجن زار بدبختی و حیوانیت فرو می‌روند، آن را ما می‌توانیم رویش اسم سعادت بگذاریم؟! یا زندگی این است." (ج ۹، ص ۱۶۹).

زبان، زبان اعتدال است. مردمی که در کشورهای غربی زندگی می‌کنند، اولاً: مانند خوک اسیر شهوت هستند. ثانیاً: در طویله‌ها می‌لوندند. ثالثاً: هر روز بیش از پیش در لجن زار حیوانیت فرو می‌روند.

۶۴/۹/۲۲: هاشمی به موضوع محکومیت ایران به نقض حقوق بشر پرداخته و می‌گوید: "اصلاً آمریکا اگر حرف از حقوق بشر بزند مسخره است. یعنی وقتی که آمریکا می‌گوید حقوق بشر، آدم می‌فهمد مسخره است. حقوق بشری که مدافعش ریگان باشد و یا میتران باشد، یا موشه دایان باشد، آن چه حقوق بشری است؟ شما مگر بشر هستید که از حقوق بشر حرف می‌زنید؟... سازمان ملل بیچاره بدبخت فلاکت زده هم در دست این گردن کلفتها اسیر است و نیمه آبرویی هم که گاهی اوقات می‌خواهد پیدا کند، تا در یک گوشه‌ای خدمت کند، این جوری از دست می‌دهد." (ج ۹، ص ۲۱۱).

چند نکته پایانی

یکم- تغییر و تحول فکری و عملی- همانند خطا- یکی از ویژگی‌های انسانی است. هاشمی رفسنجانی نیز همانند دیگران تغییر کرده است. دیگر آن نگاه را به آمریکا ندارد. سهل است، خواهان بهبود روابط و به احتمال بسیار، برقراری روابط میان ایران و آمریکا است. این تحول بسیار میمون است (به لینک‌های زیر بنگرید: "[قهر با آمریکا ابدی نیست](#)"، "[یک عکس آمریکایی از امام و هاشمی](#)"، "[آمریکا واقع بین باشد، توافق دور نیست](#)"، و...). هاشمی طرح بهبود روابط با عربستان سعودی را هم دنبال کرده و به صراحت گفته است اگر رهبری و دولت اجازه دهند پیش قدم خواهد شد. روشن است که دولت حسن روحانی مشکلی نداشته و این سخن معطوف به آیت الله خامنه‌ای است.

دوم- به هر میزان که هاشمی رفسنجانی از استبداد دینی به نظام دموکراتیک گذار کند، باید از آن استقبال شود. دفاع از دموکراتیزه کردن ساختار سیاسی و آزادی افکار و گفتار و رفتار، توسط هاشمی رفسنجانی ("[عصر امروز، عصر سانسور نیست](#)"، "[هیچ کس نمی‌تواند راه آگاهی مردم را ببندد](#)"، "[آزاد اندیشی با شعار نمی‌شود](#)"، "[لا اکره فی الدین یعنی آزادی نه خفقان](#)"، "[تفکر را محاکمه نکنید](#)"، "[انتخابات ۹۲، انقلاب حق الناس بود](#)"، "[هشت سال، تحجر خلق کردند](#)"، "[از حقیقت می‌ترسند، سانسور می‌کنند](#)"، و...)، در "بالا" (رژیم سیاسی) شکاف ایجاد کرده و به سود "پائین" (جامعه مدنی) است. شکاف در بالا و نزاع در بالا، حداقل فضای تنفس برای پائینی‌ها فراهم می‌آورد. اگر پائینی‌ها اندکی ورزیده باشند، از این

فرصت به سود فرایند گذار به دموکراسی استفاده خواهند کرد. هاشمی رفسنجانی اگر خود را "بالا تر"، "صاحب تر" و "پر سابقه دار تر" از آیت الله خامنه ای نداند، حداقل همطراز او می داند. اینک نیز از موضع رهبر ذیحق سخن می گوید. این رقابت نیز می تواند برای پائینی ها فرصت ساز باشد.

سوم- اگرچه استقبال از تحول ضروری است، اما منتقدان خود را "افراطی" و "تندرو" قلمداد نکردن نیز رکنی از ارکان دموکراسی خواهی است. بازسازی تاریخی هاشمی از جایگاه خود و منتقدانش با واقعیت سازگار نبوده و نیست. نقد قدرت های سیاسی، اقتصادی، ایدئولوژیک، و... وظیفه اخلاقی و حرفه ای "روشنفکران قلمرو عمومی" و "روزنامه نگاران" است. آنان که قدرت را در دست می گیرند، متناسب با قدرت و اختیاراتی که دارند، باید در برابر نقدها پاسخ گو باشند. نقد کارنامه جمهوری اسلامی (دهه اول انقلاب، دوران ریاست جمهوری هاشمی، خاتمی، احمدی نژاد، حسن روحانی) وظیفه رسانه هاست، اگر نکنند یا نکرده باشند، باید پاسخ گو باشند. اما در جمهوری اسلامی قدرتمندان، به جای پاسخ گویی درباره سود و زیان آن چه انجام داده اند، گناه و مسئولیت همه امور را به گردن ناقدان "افراطی"، "تندرو"، "وابسته"، و... بیرون از حکومت می اندازند.

۳۵ سال جمهوری اسلامی را در نظر بگیرید، پس از آیت الله خمینی و آیت الله خامنه ای، قدرتمندترین آیت الله رژیم چه کسی بوده است؟ او باید پاسخ گو باشد، یا روشنفکران و روزنامه نگاران فاقد قدرتی که از سر حقیقت طلبی به نقد قدرت و افشای جنایت پرداختند؟ چه کسی باید هزینه دهد؟ ناقدان فاقد قدرت سال ها زندانی شدند و می شوند، اما قدرتمندان، حداقل با چند نقد، از سوی روزنامه نگاران روبرو شده اند. این چه نوع اعتدال گرایی است که یک "طبقه حاکمه سیاسی" دائمی داشته و ناقدانش را افراطی و تندرو می خواند. روشن فکر قلمرو عمومی "پادوی سیاسی" قدرتمندان نیست، اگر شود، که عده ای شده اند، دیگر روشن فکر به شمار نمی روند.

چهارم- اعتراف به خطاهای گذشته، نه تنها نشانه حقیقت طلبی است، بلکه به اعتماد عمومی و نزدیکی طیف های مختلف فکری و اجتماعی می انجامد. "اعتماد" اساس سرمایه اجتماعی است.

هاشمی رفسنجانی در سومین سمپوزیوم بین المللی ایران ۱۴۰۴ **گفته است:** "بسیاری از منابع خود را به خاطر سیاست خارجی نادرست در این مدت از دست دادیم... مردم از خسارات وارده بر کشور در ۸ سال گذشته چیزی نمی دانند. ما همه امکانات را در طول این چند سال گذشته به خاطر سیاست های نادرست برخی از دست دادیم، البته کار از اختیار ما در رفته و برگرداندن آن سخت است."

اما هنوز سخن محدود به محمود احمدی نژاد است. سخن بر سر افراطی هایی است که با هاشمی رفسنجانی فاصله داشتند یا در برابر او ایستادند.

پنجم- هاشمی رفسنجانی در ۹۲/۱۲/۲ با اذعان به "تندروی های دهه اول انقلاب" گفته است: "**عده ای از مردم از آن تندروی ها رنجیدند**". این سخن، سخن بسیار مهمی است، اگر هدفش معتدل نشان دادن خود و افراطی قلمداد کردن دیگران نباشد.

باید باب گفت‌وگو پیرامون گذشته گشوده شود. گذشته همچون بختک بر روی نسل یا نسل‌هایی افتاده و مانع اعتماد و همکاری برای ساختن آینده‌ای دموکراتیک می‌شود.

برای گذار به دموکراسی باید "اعتماد" و "بازیگر سیاسی" آفرید. اعتماد و بازیگر سیاسی در فرایند گفت و گوی جمعی پیرامون گذشته ساخته می‌شود. هدف گفت و گو، کشف حقیقت به منظور عدم تکرار جنایت و خشونت است. هدف دلجویی و جبران حق ستم دیدگان و رنج‌برندگان است.

جامعه ما انباشته از نفرت، کینه، خشم و انتقام‌جویی است (رجوع شود به مقاله "[کینه و نفرت پنجاه و هفتی](#)"). این زخم- یا به تعبیر دقیق‌تر: زخم‌ها- نیازمند درمان‌اند. گفت و گوی جمعی حقیقت‌جویانه پیرامون گذشته، داروی درمان این زخم‌هاست. باید از چشم قربانیان و ستم‌دیدگان به مسائل نگریست. اعدام‌شدگان، ترورشدهگان (جمهوری اسلامی مدعی است که گروه‌های تروریستی مخالف [18 هزار تن](#) از نیروهای وفادار به رژیم را ترور کرده‌اند)، شکنجه‌شدگان، رانده‌شدگان، و شاید مهم‌تر؛ خانواده‌های آسیب‌دیدگان (پدران، مادران، همسران، فرزندان، برادران، خواهران).

تاریخ پیچیده و هزارلا است. دو قطبی کردن به شدت ساده‌انگارانه و ایدئولوژیک جامعه ۳۵ ساله، نه تنها حقیقت‌طلبانه نیست، بلکه راه اعتماد و همکاری و رهایی را مسدود می‌سازد. دو قطبی‌های سکولار و اسلام‌گرا- خصوصاً اگر به دو قطبی غیر مذهبی‌ها و مذهبی‌ها فروکاسته شوند-، فارس‌ها/غیر فارس‌ها، اعتدال‌گراها/افراطی‌ها و... با واقعیت پیچیده ۳۵ سال گذشته همخوانی ندارند.

نمی‌توان نقش برجسته "گفتمان"‌ها در "سوژه‌سازی" را نادیده گرفت. تاریخ را آدمیان ساختند. اما همین آدمیان، از یک منظر، سوژه‌های مخلوق گفتمان‌ها بودند. حقیقت این است که گفتمان‌های دهه‌های چهل و پنجاه شمسی که به انقلاب پنجاه و هفت منتهی شد، گفتمان‌های دموکراتیک حقوق بشری و تکثرگرایانه نبودند. گفت و گوی پیرامون گذشته، گفت و گوی پیرامون گفتمان‌های موجه‌کننده خشونت و سوژه‌های خشونت‌گراساز نیز هست.

حقیقت‌طلبی و دموکراسی‌خواهی و جبران دردها و رنج‌های بسیار، اگر هدف انگاشته شوند، گام اول به سوی رهایی برداشته خواهد شد. اگر کینه و نفرت بکاریم، خشونت درو خواهیم کرد. اگر از طریق گفت و گوهای حقیقت‌طلبانه پیرامون گذشته "اعتماد" سازی کنیم، دموکراسی و زندگی صلح‌آمیز درو خواهیم کرد. هیچ جبری در کار نیست، تاریخ گشوده به روی احتمالات و امکانات و فاعلان است.

منبع: رادیو زمانه، 92/12/18